



درس تفسیر سوره مبارکه جاثیه - جلسه ۱۰

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبَعْنَا آبَاءَنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلِ اللَّهُ يُخَيِّكُم ثُمَّ يَمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُوسِّدُ يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (۲۷) وَ تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَٰئِكَ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱)﴾

تکراری نبودن جریان معاد در سوره‌های قرآن

سوره مبارکه «جاثیه» که ششمین ﴿حم﴾ از «حوامیم سبعة»<sup>۱</sup> است و در مکه نازل شد، قسمت مهم مطالب آن، اصول دین است که ملاحظه فرمودید؛ بعد از بیان توحید و وحی و نبوت، به جریان معاد می‌پردازند که به حسب ظاهر تکرار را نشان می‌دهد، ولی تکرار نیست؛ گاهی سؤالات خاصی است، گاهی ابتدائاً حضرت بیاناتی در

۱. حوامیم، نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف شریف می‌باشد که با حروف مقطعه «حم» (حاء، میم) آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: «غافر (مؤمن)، فُصِّلَتْ، شوری، زُحْرَف، دُحان، جاثیه و احقاف». به مجموع این سوره‌ها «ذوات حم» یا «آل حم» نیز گفته‌اند. این هفت سوره مکی بوده و به همان ترتیب مصحف نازل شده‌اند و حتی نزول آنها را نیز یکجا دانسته‌اند.

مسجد دارند، گاهی وحی نازل می‌شود که این مطالب را به مردم القا بکنید، این است که به صورت تکرار درآمده است؛ ولی در واقع تکرار نیست.

### تبیین بطلان حجیت منکران معاد

حرف آنها بعد از آیات الهی این است که می‌گویند اگر معاد - حیات «بعد الموت» - حق است، «آباء» و مرده‌های ما را که مُردند احیا کنید! آنها خیال می‌کنند که معاد برگشت انسان به دنیاست، در حالی که وضع کلّ دنیا برمی‌گردد؛ دنیا جای آزمون است، نه جای پاداش و کیفر! اینها نمی‌دانند که روز حساب غیر از روز عمل است؛ روز «امتحان» دنیاست و روز «حساب» که پاداش و کیفر است آخرت است. معاد نمی‌تواند در دنیا باشد، دنیا نمی‌تواند محل معاد باشد؛ دارِ تکلیف و امتحان، دارِ نتیجه نخواهد بود. ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا﴾ که این آیات ﴿بَيِّنَاتٍ﴾ و روشن است، اینها دلیلی ندارند، مگر اینکه بگویند «آباء» ما را بیاورید، این اصلاً از بحث بیرون است! اینکه فرمود: ﴿مَا كَانَ حُجَّتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا﴾ یا این حجت به معنای «مُطْلَقٌ مَا يَحْتَجُّ بِهِ الْإِنْسَانُ» اعم از حق و باطل است، چه اینکه درباره حُجَج آنها یاد شده است که ﴿حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی «باطل» است. اگر حجت به معنای «مُطْلَقٌ مَا يَحْتَجُّ بِهِ الْإِنْسَانُ» - چه کافر و چه مؤمن، چه مُحِقّ و چه مُبْطِل - باشد، این استثنا متصل است، ﴿مَا كَانَ حُجَّتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا﴾ و اما اگر منظور از حجت برهان حقیقی باشد، این استثنا همان استثنای منقطع است نه متصل؛ حجت اینها این است که نیاکان ما را زنده کنید، نیاکان ما را زنده کنید که حجت نیست! برای اینکه بحث درباره معاد است و معاد یعنی اینکه کلّ نظام دنیا تبدیل به آخرت می‌شود؛ هم ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾<sup>۲</sup> هست و هم ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup> هست، کلّ مجموعه نظام سپهری عوض می‌شود:

۱. سوره شوری، آیه ۱۶.

۲. سوره تکویر، آیه ۱.

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾؛ یعنی «تُبَدَّلُ السَّمَاوَاتُ غَيْرَ السَّمَاوَاتِ». اگر نظام آخرت عبارت از آن است که کل مجموعه آسمان و زمین تبدیل می‌شود به یک نشئه دیگر که در آن نشئه دیگر مرده‌ها زنده هستند، کسی بخواهد برهان اقامه کند و بگوید که پس مرده‌های ما را از قبرستان زنده بشوند، این حجت «داحضه» است و این می‌شود استثنای منقطع! پس اگر منظور از حجت «مُطْلَقُ مَا يَحْتَجُّ بِهِ الْإِنْسَانُ» باشد ﴿مَا كَانَ حُجَّتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا﴾ می‌شود استثنای متصل؛ اما اگر منظور از حجت، حجت حق باشد، چون این حجت «داحض» است و حق نیست، این استثنا می‌شود استثنای منقطع ﴿مَا كَانَ حُجَّتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

### جامع بودن عنوان ﴿وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾ برای ملحدین و مشرکین

مطلب دیگر آن است که در صدر سوره مبارکه «جاثیه» بعد از بیان آیات توحید، یک عنوان جامعی را مطرح فرمود که ﴿وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾.<sup>۱</sup> گرچه مخاطب مستقیم اینها مشرکان مکه هستند و از مشرکان مکه نقل نشد که اینها قائل به تناسخ می‌باشند، اینها می‌گفتند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾<sup>۲</sup> انسان با مرگ می‌پوسد و از بین می‌رود؛ ولی این ﴿أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾ می‌تواند جامع باشد که هم مشرکان مکه و غیر مکه را شامل بشود و هم ملحدانی که اصلاً مبدأ و خالق قائل نیستند را شامل بشود و اگر در بخش‌های پایانی همین قسمت فرمود: ﴿وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ﴾،<sup>۳</sup> این ذکر خاص بعد از عام است، این نمی‌تواند مخصّص ﴿وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾ باشد، این یک عنوان جامع است. فرمود هر دروغ‌پردازِ تبهکار، «ملحد» دروغ‌پرداز است و می‌گوید مبدائی در عالم نیست، «مشرک» دروغ‌پرداز است و می‌گوید: ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾<sup>۴</sup> یا ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾،<sup>۵</sup> اینها «أَفَّاكٍ»

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۲. سوره جاثیه، آیه ۷.

۳. سوره انعام، آیه ۲۹؛ سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

۴. سوره جاثیه، آیه ۱۰.

۵. سوره یونس، آیه ۱۸.

می‌باشند و «أَئِیم» هم که هستند. پس این ﴿وَلِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِیمٌ﴾، تناسخی و غیر تناسخی همه را زیر مجموعه خود دارد. بعضی از آیات همه این چنین است. بنابراین ذکر خاص بعد از عام مخصّص نیست و اگر بفرماید: ﴿وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیَاءَ﴾ این نسبت به مشرکان است، پس ملحد و مشرک هر دو را شامل می‌شود. اگر سرفصل این قسمت جامع است و همه را شامل می‌شود، آنهایی که تناسخی هستند مشمول‌اند، آنهایی که ملحدند و می‌گویند: ﴿مَا یُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ مشمول‌اند، آنها هم که قبول دارند که خدا هست و خالق کلّ «سَمَوات و الأرض» هست، منتها «صَنَم» و «وَتَن» کارسازند یا «وسائط» هستند، آنها هم مشمول می‌باشند. بنابراین اگر برخی قائل به تناسخ بودند، قول تناسخی هم داخل است.

### ادعای منکران معاد در انحصار حیات در دنیا و پذیرش تناسخ

مطلب بعدی آن است که در جریان تناسخ که می‌گویند: ﴿إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا﴾ این تناسخ نمی‌تواند باشد، مگر اینکه این ﴿نَمُوتُ وَنَحْیَا﴾ به تناسخ برگردد؛ یعنی شامل تناسخ هم بشود؛ یعنی ما می‌میریم و زنده می‌شویم، می‌میریم و زنده می‌شویم تا به تجرّد تام برسیم و از دنیا برهیم. تناسخی‌ها قائل هستند که سرانجام که انسان مجرّد شد، از نشئه طبیعت فاصله می‌گیرد، گرچه مبدأ و معادی در کار نیست؛ ولی برای روح تجرّدی قائل هستند که سرانجام از بدن می‌رهد؛ البته اگر منظور از ﴿نَمُوتُ وَنَحْیَا﴾ این باشد؛ اما ظاهراً همین حرف‌های مشرکان حجاز است که بعضی‌ها می‌میرند، بعضی زنده می‌شوند، این‌طور نیست که - معاذ الله - معادی باشد، می‌گویند: ﴿إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا﴾، البته این دنیا در قبال آخرت نیست، چون اینها آخرتی قائل نیستند. ﴿نَمُوتُ وَنَحْیَا وَ مَا یُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾، این ﴿وَمَا یُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ به حرف ملحدان می‌خورد، برای اینکه مشرکان اصل خالق بودن و مبدأ بودن «الله» را قبول دارند، «إحیاء» و «إماتة» را هم به دست او می‌دانند، لکن «وسائط» تدبیر را شریک خدا قرار

می دهند. غرض این است که این ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾ که سرفصل این قسمت هاست، یک عنوان جامعی است که می تواند مشرک را، مُلحد را، تناسخی را و غیر تناسخی همه را در بر بگیرد. فرمود حجت اینها این است که پدران ما را برگردانید و به دنیا بیاورید؛

### رد مدّعی منکران معاد در تناسخ

جواب این است که ﴿قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ﴾؛ جا، جای برگشت به دنیا نیست! شما را در دنیا زنده می کند، یک؛ ﴿ثُمَّ يُمِيتُكُمْ﴾ از دنیا می برد، دو؛ ﴿ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ «بالضرّورة» که این ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ - همان طوری که در بحث قبل ملاحظه فرمودید - یعنی «بالضرّورة» که هیچ تردیدی در آن نیست، لکن اکثر مردم نمی دانند که مهاجر هستند و از بین نمی روند و تا به لقای الهی بار نیابند آرام نمی گیرند و هر کسی هم مرهون کار خودش است. بعد مجدد دوباره برهان اقامه می کند؛ می فرماید خدای سبحان هم مالک جهان است و هم مَلِک جهان؛ مالک است، برای اینکه آفرید! مَلِک است، برای اینکه «ربّ» است، مدبّر است، مربّی است، مَلِک و سلطنت برای اوست، ﴿بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ است و تدبیر دارد! چون تدبیر دارد، پس مَلِک است و چون آفرید، پس مالک است؛ او هم مالک صحنه دنیاست و هم مَلِک صحنه قیامت است: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ که فرمود: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾.

### دالت کلمه ﴿السَّاعَةُ﴾ در ﴿يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ﴾ به ظهور حقیقت

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ﴾؛ روزی که «قیامت» قیام می کند، مستحضرید که این آیه بوی اتحاد ظرف و مظروف را می دهد؛ «قیامت» خودش روز است، روزی که «قیامت» قیام می کند؛ یعنی روزی که این روز قیام می کند! منظور از «ساعت» روز نیست تا اتحاد ظرف و مظروف باشد و مانند آن، بلکه منظور از

«قیامت»، ظهور حقیقت است، باطن هر کسی و نتیجه عمل هر کسی ظاهر می‌شود؛ روزی که نتایج اعمال روشن می‌شود، نتایج عقاید و اخلاق روشن می‌شود که دیگر مُوهِم اتحاد ظرف و مظهر و نباشد و قیامت را هم قیامت گفتند، چون سرانجام اموات از قبر برمی‌خیزند، رستخیزند، راستخیزند، رستاخیزند، هیچ کسی جلوس و خوابیده و امثال آن نیست، همه ایستاده و قائم هستند.

### دلیل خسارت مبطلان در قیامت

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ﴾، مُبطل هم لازم است و هم متعدی است؛ «أَبْطَلَ» یعنی «أَزَالَ»؛ یعنی مطلبی را باطل کرد، یک؛ «أَبْطَلَ» یعنی «فَعَلَ فِعْلاً بَاطِلاً»، «مَبْطِلٌ» یعنی آدم باطل‌گو، باطل‌رو و باطل‌خو. اینها که مبطل هستند، یعنی کار باطلی انجام می‌دهند، روش و منش و کنش و سیره و سنت اینها باطل است، وگرنه اینها که چیزی را باطل نمی‌کنند، خودشان در متن بطلان هستند! اینها که در متن بطلان می‌باشند، اینها را می‌گویند مُبطل، این دیگر متعدی نیست که چیز دیگری را باطل بکنند، گرچه در حیطه خودش متعدی است؛ یعنی کسانی که کار باطل، حرف باطل، روش باطل، سیره باطل، سنت باطل و سریره باطل دارند اینها را اظهار می‌کنند؛ اینها خسارت می‌بینند، برای اینکه خدای سبحان همه سرمایه‌ها را به اینها داد تا تجارت کنند، بعد هم فرمود: ﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup> فرمود کسانی که از این سرمایه طرفی بستند اینها ﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾<sup>۲</sup> فرمود آنها که از این سرمایه استفاده نکردند اینها ﴿وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾<sup>۳</sup> اینها ﴿فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ﴾<sup>۴</sup> اینها «بائر» هستند و مثل زمین بی‌ثمر می‌باشند؛ هم ﴿فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ﴾ را فرمود، هم ﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾

۱. سوره صف، آیه ۱۰.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۹.

۳. سوره فتح، آیه ۱۲.

۴. سوره بقره، آیه ۱۶.

را فرمود، جامع هر دو گروه «هَلْ أَدْلَكُمُ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ» را فرمود، بعد فرمود در نتیجه کسانی که مبطل

هستند خسارت می‌بینند؛ یعنی سرمایه را باختند و چیزی را هم به دست نیاوردند.

پرسش: فقط حساب و کتاب در قیامت است و در برزخ حساب و کتاب هیچ ...

پاسخ: کمتر هست؛ در برزخ همگان حضور و ظهور ندارند، طبق بیان مرحوم شیخ مفید دارد که یک عده «يُلْهَى

عَنْهُمْ»،<sup>۱</sup> آنچه برای همه هست و هیچ تردیدی در آن نیست و هیچ کسی مستثنا نیست در صحنه قیامت است.

مرحوم شیخ مفید و امثال این گروه معتقد هستند که برای دو گروه برزخ مسئله دارد، برای کسانی که مؤمن کامل

هستند یا شقی کامل می‌باشند، بقیه «يُلْهَى عَنْهُمْ»، لکن «يُلْهَى عَنْهُمْ» به این معنا نیست که اصلاً خبری از اینها

نیست، اینها یا در یک روح و ریحان مختصری هستند، یا در یک رنج مختصری هستند؛ آن‌که رنج بیشتر یا گنج

بیشتر دارد، همان اوحدی اهل ایمان یا اوحدی اهل شرک هستند.

پرسش: این «یوم»، «ساعة» و «یومئذ» هر سه به معنای ظهور است یا یکی از آنها به معنای ظرف زمان است؟

پاسخ: اگر بگوییم روزی که قیامت ظهور می‌کند، باید توجیه بشود؛ اما اگر بگوییم در قیامت اعمال ظهور

می‌کند، آن زمان است. پس اگر بگوییم روزی که قیامت ظهور می‌کند و روزی که روز قیامت می‌رسد، این اتحاد

ظرف و مظلوف باید توجیه بشود؛ اما اگر بگوییم روزی که نتیجه اعمال ظهور ظاهر می‌شود و حقایق ظهور ظاهر

می‌شود، آن دیگر ظرف و مظلوف نیست.

### شمول حادثه قیامت نسبت به فرد و جامعه

فرمود: «يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ»، در آن روز چه حادثه‌ای پیش می‌آید؟ فرمود: «تَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةٍ»، البته

افراد استثنایی هم دارند. هر امتی - حالا این یا حقیقت است یا استعاره است - مثلاً بگوییم زانو زد، یعنی به ذلت

۱. المسائل السروية، ص ۶۳.

افتاد، این است؟ یا واقعاً به زانو درمی آیند؟ یعنی ایستاده نیستند، به زانو درمی آیند و بر زانو تکیه می کنند؟ «جَئِم» همان تکیه کردن روی زانوست، در قبال جَزَم یا «جُزُب» که تکیه کردن روی اطراف انگشتان پاست. انسان مُضْطَر یا اجازه ایستادن ندارد و بر انگشتان پا تکیه می کند یا به ذَلَّت می افتد و اینکه می گویند زانو زد این است؛ ﴿جَائِيَةً﴾ یعنی زانو می زند. ﴿وَوَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً﴾، البته استثنا هم دارد؛ مردان الهی که روح و ریحان دارند و به هیچ نحو عذاب ندارند. بعد فرمود: ﴿كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا﴾؛ گذشته از اینکه برای هر کسی یک نامه عملی هست، برای هر ملت و امتی هم هست، آیا امت - كَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ بَعْضٌ - وجود جدایی دارد؟ یا امت وجود جدا ندارد و هر فردی حیثیت اجتماعی دارد، «كَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ آخَرُونَ». آیا ما غیر از وجود افراد، یک وجود جمعی داریم به نام ملت و جامعه که اینها وجود دارند؟ یا جامعه وجود اعتباری دارد، امت و ملت وجود اعتباری دارند و غیر از آحاد کسی دیگر نیست؟ و اگر گفته می شود ملت یا جامعه، این یا «مجموع» اینهاست که وجود جدایی ندارد، چون مجموع چند میلیون، همان چند میلیون وجود است و مجموع، وجود جدایی ندارد؛ اگر هزار نفر یکجا هستند و ما گفتیم این جامعه و این ملت، نه یعنی ما هزار و یک وجود داریم، هزار وجود است، مجموع اینها می شود جامعه، نه، غیر از این مجموع یک وجود هزار و یکمی هم هست. یک وقت است که می گوییم نه، امت همین معناست و وجود جدایی ندارد؛ ولی حیثیت اجتماعی افراد معیار است؛ قهراً انسان دو نحوه عمل دارد: یک عمل فردی دارد که مربوط به عمل خودش است و یک عمل اجتماعی و سیاسی و عمومی دارد؛ این عمل اجتماعی و سیاسی و عمومی را جداگانه می نویسند، آن عمل شخصی را جداگانه می نویسند. اگر بگوییم هر امت کتابی دارد، اگر امت وجود جدا داشته باشد، کتاب جدا دارد؛ ولی اگر امت وجود جدا نداشته باشد، حیثیت اجتماعی افراد به حساب امت بیاید، آن وقت آن کتاب برای حیثیت اجتماعی این افراد است. از بعضی از تعبیرات



استفاده می‌شود - در بعضی از تعبیرات سیدنا الاستاد این گرایش هست<sup>۱</sup> - که امت وجود جدایی دارد؛ اما چون وجود مُسابق با وحدت است، ما برای ملت چند میلیونی وجودی را جدای از وجود افراد ثابت نکنیم، این یک برهان قوی و دقیق می‌خواهد؛ ولی این آیه می‌گوید که ما غیر از آن اعمال فردی که هر کس دارد، اعمال امت را جداگانه می‌نویسیم: ﴿هَذَا كِتَابُنَا﴾؛ کتابی را ذات اقدس الهی در صحنه قیامت ارائه می‌دهد، می‌فرماید: ﴿ثَرَى كُلُّ أُمَّةٍ جَائِئَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا﴾؛ هر امتی را به نامه اعمالشان دعوت می‌کنیم، معلوم می‌شود که امت وجودی جدا دارد و یک نامه اعمال جدایی دارد؛ یا نه! هر کسی گذشته از حیثیت فردی، حیثیت جمعی و اجتماعی هم دارد، اعمالی که مربوط به حیثیت اجتماعی اوست را جداگانه می‌نویسند و اعمالی که مربوط به حیثیت فردی اوست را جداگانه می‌نویسند. ﴿تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ که دیگر به «ما» و «باء» و امثال آن نیست؛ یعنی متن عمل شما کیفر شماست.

### همگونی نامه اعمال مربوط به امت با کتابت اعمال انسان

«هاهنا امور»؛ یکی اینکه قرآن کریم کتابت را به فرشته‌ها نسبت می‌دهد که فرمود: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾<sup>۲</sup> یا ﴿إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ﴾<sup>۳</sup> هر کاری که بکنند فرستاده‌ها و مأموران ما می‌نویسند، این یک مسئله است؛ گاهی هم به خودش اسناد می‌دهد و می‌فرماید که ﴿سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا﴾<sup>۴</sup>؛ ما می‌نویسیم، حالا این صیغه «متکلم مع الغير» یا برای تفخیم و تکریم و اجلال و احترام است یا چون کارها را با مدبران امر انجام می‌دهد «متکلم مع الغير» ذکر می‌کند؛ اگر این باشد، با آن طایفه اولی<sup>۱</sup> هماهنگ است؛ اما اگر شخص خدا (جلّ جلاله) باشد

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۲۲: «...الأمة جماعة يجمعها مقصد واحد و الخطاب في الآية على ما يشهد به سياق الآيات خطاب عام يشمل جميع الأفراد المكلفين من الإنسان و المراد بالأمة النوع الإنساني الذي هو نوع واحد و تأنيث الإشارة في قوله ﴿هَذِهِ أُمَّتُكُمْ﴾ لتأنيث الخبر...».

۲. سوره انفطار، آیات ۱۰ و ۱۱.

۳. سوره یونس، آیه ۲۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۸۱.

و به عنوان تفخیم ذکر شده باشد، این یک طایفه جدایی است در قبال آن طایفه؛ آن طایفه دارد که ﴿وَإِنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾ یا ﴿إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ﴾، این طایفه از آیات می‌گوید که ملائکه کاتب اعمال هستند و خودش هم می‌فرماید من می‌نویسم؛ نظیر «توفی» که «توفی» و «إماته» را گاهی به خودش إسناد می‌دهد و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾<sup>۵</sup> گاهی هم به ملائکه - حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) - إسناد می‌دهد که آنها گفتند: ﴿إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۶</sup> ﴿إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾<sup>۷</sup> فرمود: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾<sup>۸</sup> که حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) است و مفرد ذکر می‌کند. گاهی می‌فرماید: ﴿تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا﴾<sup>۹</sup> که جمع را ذکر می‌کند و ملائکه زیر مجموعه حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) هستند. جریان کتابت این‌طور است؛ گاهی خدا کتابت می‌کند و گاهی فرشته‌ها کتابت می‌کنند. آیا این نامه اعمال که مربوط به امت است، همان نامه اعمال افراد است یا نه، این همان بحثی است که الآن اشاره شد.

حق بودن ﴿أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ در مقابل (انظر ما قال و من قال)

فرمود: ﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾؛ این کتاب حرف می‌زند. روزی که ذات اقدس الهی ﴿أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾<sup>۱۰</sup> این کتاب را هم به حرف درمی‌آورد. مستحضرید که در جریان نطق گاهی گفتند که شما «لَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ» بلکه «أَنْظُرْ مَا قَالَ»<sup>۱۱</sup> شما نگاه نکن که چه کسی گفته! بین چه چیزی گفته است! این حرف حق است؛ اما «فی الجملة»، نه «بالجملة»! «لَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ مَا قَالَ»، این به نحو موجه کلیه حق نیست، به نحو

۵. سوره زمر، آیه ۴۲.

۶. سوره سجده، آیه ۱۰.

۷. سوره اسراء، آیه ۴۹.

۸. سوره سجده، آیه ۱۱.

۹. سوره انعام، آیه ۶۱.

۱۰. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۱۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۶۱.

اصل جامع حق نیست، به نحو «فی الجملة» حق است، نه «بالجملة»! گاهی مطلب حق است، ولی این شخصی که می‌گوید از آن باطل را اراده کرده است که فرمود: «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ»<sup>۱۲</sup> این جا «أُنْظَرُ إِلَى مَنْ قَالَ»! بین چه کسی دارد این حرف را می‌زند؟ این خوارج که گفتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»<sup>۱۳</sup> اگر ما به «مَا قَالَ» نظر کنیم که «مَا قَالَ» حق است! اما این گوینده از این مطلب برداشت سوء دارد، این جا باید ببینیم که چه کسی گفت؟ نه اینکه چه چیزی گفت! پس آن هم «أُنْظَرُ مَا قَالَ» «فی الجملة»، نه «بالجملة» و هم آن «أُنْظَرُ إِلَى مَنْ قَالَ» «فی الجملة»، نه «بالجملة». این حرف‌های رایجی است که در حکمت و کلام هست؛ اما آن‌که اهل راه دیگری است، می‌گوید ما یک «مَا قَالَ» داریم که «نُطَقَ»، یک «مَنْ قَالَ» داریم که باز «نُطِقَ»، یک «مُنْطِقَ» داریم که هر حرفی را که از هر کسی شنیدی، ببینید چه کسی او را به حرف آورد؟ آن «أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» را هم ببینید؛ این کار عارف است!

گرچه تیر از کمان همی گذرد \*\*\* از کماندار بیند اهل خرد<sup>۱۴</sup>

اگر کسی به آدم اهانت کرده، ما معمولاً می‌گوییم چه کسی گفت؟ چه چیزی گفت؟ یا داریم عفو می‌کنیم یا داریم انتقام می‌گیریم! فقط حرف را می‌شنویم و گوینده را؛ اما آن که موحد ناب است، می‌گوید درست است که تیر از این کمان رها شد و به شما رسید؛ ولی «از کمان‌دار بیند اهل خرد»، کسی او را به حرف آورد؛ حالا یا می‌خواهد شما را تنبیه کند که کار بدی کردی و از زبان این شخص از شما انتقام بگیرد، یا شما را بیازماید! به هر حال از دو حال که بیرون نیست! یا عقوبت است یا آزمون! این سخن تنها در قیامت نیست! کسی که عارف است، همواره هر حرفی را – چه در روزنامه و چه در غیر روزنامه – درباره او گفتند، اگر مدح و ثنای اوست، هم قول را می‌بیند «مَا

۱۲. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، خطبه ۴۰.

۱۳. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، خطبه ۴۰.

۱۴. گلستان سعدی، حکایت ۲۴.

قَالَ»، هم قائل را می‌بیند «مَنْ قَالَ» و هم ﴿أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ را می‌بیند، می‌گوید: «إِلَهِي لَكَ الْحَمْد». پیش و بیش از آن مقداری که از طرف تشکر کند، از «الله» تشکر می‌کند! اگر اهانتی کردند، هم «مَا قَالَ» را می‌بیند و هم «مَنْ قَالَ» را می‌بیند، هم ﴿أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ را می‌بیند، می‌گوید خدایا! بد کردم، داری مرا از زبان اینها توبیخ می‌کنی و خودش را ترمیم می‌کند؛ آن‌که موحد است، آن ﴿أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ را همیشه در نظر دارد. بنابراین نه «أُنْظِرُ مَا قَالَ» همه جا حق است و نه «أُنْظِرُ إِلَى مَنْ قَالَ» همه جا حق است؛ ولی ﴿أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ همه جا حق است!

### تفاوت تفسیر میزان با دیگر مفسران در ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ﴾

فرمود: ﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾ این نامه است و حرف هم می‌زند؛ حالا حرف زدن آن به چیست؟ اگر متن عمل آدم را به آدم نشان بدهند، حرف می‌زند! خود متن کار را به آدم نشان می‌دهند، چون وقتی که ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ \* و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ<sup>۱۵</sup> خود عمل را آدم می‌بیند، معلوم می‌شود که کتابت لفظی نیست، چون خود عمل را آدم می‌بیند! اگر خود آدم متمثل می‌شود و انسان خودِ متن عمل را می‌بیند، دیگر جا برای حرف زدن نیست، حرف زدن او هم همان وجود خارجی است که دارد حرف می‌زند. عمده این است که این ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ﴾ یعنی چه؟ پیوند میزان با روایت را در این‌گونه از جاها باید فهمید! شما غالب مفسرین از شیخ طوسی<sup>۱۶</sup> و قبل از ایشان و از شیخ طوسی به بعد، می‌گویند این ﴿نَسْتَنْسِخُ﴾ یعنی «نَكْتُبُ»؛ ما استنساخ می‌کنیم یعنی می‌نویسیم؛ اما این نکته‌ای که در میزان برای سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) است، آن را از روایت

۱۵. سوره زلزله، آیات ۷ و ۸.

۱۶. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۶۲.

گرفته است؛ امام (سلام الله علیه) فرمود: «أَوَلَسْتُمْ عَرَبًا»؛<sup>۱</sup> شما مگر عرب نیستید؟ ما یک «نَکْتُبُ» داریم و یک «نُسْتَنْسِخُ» داریم؛ اگر گفتیم «نَکْتُبُ» یعنی هر چه شما گفتید ما می‌نویسیم و اگر گفتیم «نُسْتَنْسِخُ» ما کُتُبُ تَعْمَلُونَ؛ یعنی آنچه شما عمل می‌کنید نسخه‌ماست؛ یعنی اصلی داریم که عمل شما را براساس آن اصل نسخه‌برداری می‌کنیم و به شما نشان می‌دهیم. «فهاهنا امور ثلاثة»: اول آن اصل است، دوم استنساخ است، سوم به شما نشان دادن است. ما می‌دانیم شما چه کار می‌خواهید بکنید! حضرت فرمود مگر شما عرب نیستید؟ این روایت نورانی را ذیل این آیه «إِنَّا كُنَّا نُسْتَنْسِخُ» ملاحظه بفرمایید! فرمود: «أَوَلَسْتُمْ عَرَبًا»؛ مگر شما عرب نیستید؟ «نُسْتَنْسِخُ» که به معنی «نَکْتُبُ» نیست! «استنسخه» یعنی این را نسخه برداشت، پس اصلی باید باشد که این نسخه از روی اصل باشد! اصل لوح محفوظ است، این نسخه از روی آن است و اینها مستنسخ هستند و هر شب که شد یا هر روز که شد فرشته‌های عرشی این نسخه را با آن اصل مقابله می‌کنند که درست است، خدا می‌داند که فردا این شخص چه می‌کند! آنچه را که خدا می‌داند که فردا با اختیار خودش، با سوء اختیار خودش یا با حسن اختیار خودش چه می‌کند، این مسبوت است و به این شخص هم که می‌گویند این راه باطل است و نرو! او اعتنا نمی‌کند که «يَبْدَأُ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»<sup>۲</sup> این هم محفوظ است. آن وقت عمل افراد می‌شود نسخه و آنچه در لوح محفوظ است می‌شود اصل؛ فرشتگان، مستنسخ هستند و نسخه‌برداری می‌کنند، نه کاتب! آن وقت این «نُسْتَنْسِخُ» آن «نَکْتُبُ» را معنا می‌کند؛ این می‌شود تفسیر قرآن به قرآن!<sup>۳</sup> این کجا و به دنبال دنبال المعجم گشتن کجا؟! البته این حرف‌ها در المیزان چند تا بیشتر نیست؛ اما اینها المیزان را المیزان کرده است! فرمود: «نُسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ استنساخ می‌کنیم یعنی چه؟ الآن کسی که می‌رود در کتابخانه استنساخ می‌کند

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۸۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۱.

۳. کامل بهایی (طبری)، ص ۳۹۰؛ «القرآن یفسر بعضه بعضاً».

یعنی چه؟ یعنی این نسخه اصل هست، از روی آن نسخه برداری می‌کند، این نسخه دوم نزد خودش است و آن نسخه اصل در کتابخانه می‌ماند. فرمود اصل در لوح محفوظ هست و ما آنچه را که شما انجام می‌دهید استنساخ می‌کنیم، نه اینکه می‌نویسیم! بلکه درمی‌آوریم! آنچه در درون شماست ما درمی‌آوریم که این می‌شود نسخه. آنچه را که شما انجام می‌دهید این نسخه است از روی اصل! ما می‌دانیم که شما چه کار دارید می‌کنید، ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾. اینها که می‌روند در کتابخانه و از نسخه‌های خطی استنساخ می‌کنند، یک کارشناس هست که بین اینها با آن خط‌شناس اصلی مطابقت می‌کند که این شخص این‌جا را که استنساخ کرده، درست استنساخ کرده یا نه؟! یک عده ملائکه هستند که آنچه را که این ملائکه استنساخ کردند و نشان می‌دهند، تطبیق می‌کنند بین این نسخه دوم، با آنچه را که در عرش الهی هست، این حرف‌ها کجا پیدا می‌شود؟

پرسش: آیا عمل تبدیل می‌شود؟

پاسخ: البته متن عمل است؛ اما صرف اینکه متن عملی که انسان انجام می‌دهد آنها می‌نویسند یا استنساخ کردن؛ یعنی این متن عمل را بر آن نسخه اصل استخراج می‌کنند؟ حضرت فرمود: «أَوَلَسْتُمْ عَرَبًا»؛ شما مگر عرب نیستید و کلمات عربی نمی‌دانید؟! آقایی حرفی را زده و این گزارشگر دارد می‌نویسد، این را که استنساخ نمی‌گویند! یک کسی مصاحبه می‌کند با آدم، انسان چهار تا کلمه حرف می‌زند و او هم می‌نویسد، این را که نمی‌گوید استنساخ کرد! می‌گویند نوشته است. می‌گویند آن آیات ﴿سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا﴾، ﴿وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾<sup>۱</sup> اینها می‌تواند به این معنا باشد؛ اما ﴿نَسْتَنْسِخُ﴾ یعنی چه؟ ﴿نَسْتَنْسِخُ﴾ را ما به چه دلیل می‌گوییم که به معنی «نکتب» است؟ فرمود: «أَوَلَسْتُمْ عَرَبًا» مگر عرب نیستید؟! ما یک استنساخ داریم و یک کتابت داریم.

«و الحمد لله رب العالمین»